

# چهره گاربو

رولان بارت

ترجمه فتح محمدی

گاربو به آن لحظه‌ای در سینما تعلق دارد که در آن شکار چهره انسان هنوز مخاطب را غرق در عمیق‌ترین خلسه‌ها می‌کند، که آدمی به معنای واقعی کلمه خود را در یک تصویر انسانی گم می‌کند چنانکه در یک مهر گیاه، که چهره مظهر نوعی حکومت مطلق جسم بود، جسمی که نه می‌توانستی به آن دست‌یازی نه می‌توانستی از آن چشم‌پوشی. چند سالی پیش چهره والتینو خیلی‌ها را به خودکشی واداشت، چهره گاربو هنوز بهره‌ای از آن عشق آسمانی (Love Courtly) ای دارد که در آن چشم برانگیزاننده احساس رازناک میرایی است.

این به واقع یک چهره-ابژه ستایش‌انگیز است. در ملکه کریستینا، فیلمی که در چند سال گذشته مجدداً در پاریس به نمایش در آمده است، آرایش صورت یا گریم، غلظت برفگون یک ماسک را دارد؛ چهره، چهره‌ای نقاشی شده نیست، بلکه چهره‌ای است اندود شده، حفاظت شده با رویه رنگ، نه با خطوط برجسته چهره، در میان این همه برف که رسم زمان هم شکننده است هم سخت و به هم فشرده، فقط چشم‌ها، سیاه چون جسم لطیف نامألوف، اما کاملاً عاری از هر گونه بیانگری، دو زخم را مانده‌اند که به گونه‌ای نامحسوس زق می‌زنند. این چهره به رغم زیبایی فوق‌العاده‌اش، که نقاشی نشده بلکه با چیزی نرم و خردشونده قالب گرفته شده است، یعنی هم‌زمان هم بی‌نقص است هم فناپذیر، شباهت به صورت سفید آردی چارلی چاپلین می‌برد، به جنگل تاریک چشم‌های او به سیمای توتم ماندش.

اینک وسوسه‌انگیزی این ماسک کامل (به عنوان مثال ماسک دوران باستان) شاید بیش از آنکه رساننده مضمون راز باشد (چنانکه در نیمه‌ماسک‌های ایتالیایی است) دلالت بر کهن‌الگوی چهره انسان دارد. گاربو گونه‌ای از ایده افلاتونی موجود انسانی در برابر نگاه خیره ما می‌گذارد، و این موضوع توضیح می‌دهد که چرا چهره او تقریباً فاقد مشخصه جنسی است، بدون اینکه با این حال آدمی را در تردید افکند. درست است که این فیلم (که در آن ملکه کریستینا گاه یک زن است، گاه شوالیه‌ای جوان). تجلی‌گاه فقدان تفاوت‌گذاری [جنسی] است؛ اما گاربو در این فیلم هیچ نشانه بارزی دال بر مبدل‌پوشی (۱) بروز نمی‌دهد. او همواره خودش است، و زیر تاج یا کلاه‌های لبه پهن خود همان چهره یگانه برفگون را بدون هیچ‌گونه ظاهرسازی حمل می‌کند. آسمانی، لقبی که به او داده شده است، احتمالاً پیش از آنکه قصد القای حالت ممتازی از زیبایی را داشته باشد، اشارتی است به گوهر پیکر جسمانی او، که از آسمان، جایی که همه چیز در روشن‌ترین نورها شکل می‌گیرد و کامل می‌شود، فرود آمده است. او خود این را می‌دانست: چند بازیگر زن را سراغ داریم که رضایت داده‌اند که جماعت شاهد کمال‌یابی شوم زیبایی‌شان باشد. به هر حال او رضایت نداد؛ گوهر نمی‌بایست خوار و خفیف می‌شد، چهره او نمی‌بایست هیچ واقعیتی می‌داشت مگر واقعیت بی‌نقصی‌اش، که حتا بیش از آنکه فرمال باشد عقلانی بود. گوهر به تدریج به ابرام گرایید، گام به گام، با عینک‌های تیره، کلاه‌های پهن و غربت‌گزینی‌ها پوشیده و پوشیده‌تر شد؛ اما هرگز به زوال نگرانید.

و هنوز در این چهره خدایگون، چیزی روشن‌تر از یک ماسک نورافشانی می‌کند: نوعی رابطه اختیاری و از این رو انسانی، بین اتحنای پره‌های بینی و کمان ابروها؛ یک کار ویژه (Function) نادر و خاص که دو بخش از چهره را به هم مرتبط می‌سازد. یک ماسک چیزی بیش از مجموع خطوط نیست؛ اما یک چهره فراتر از همه هارمونی‌های مضمونی آن خطوط می‌رود. چهره گاربو مظهر این لحظه فرآری است که در آن کهن‌الگو به سمت جذبه چهره‌های میرا میل می‌کند، که در آن وضوح جسم در مقام گوهر جای خود را به تغزل زن تفویض می‌کند.

چهره گاربو به عنوان یک حالت بینابینی، دو عصر شمایل نگاریک را با هم آشتی می‌دهد؛ گذر از شکوه به زیبایی را تضمین می‌کند. چنانکه همه می‌دانیم، امروز ما در قطب دیگر این تطوّر هستیم: چهره آردی هیپورن، به عنوان مثال، فردی شده است، نه فقط به دلیل مضامین غیرعادی‌اش (زن به عنوان کودک، زن به عنوان بچه گریه)، بلکه به خاطر ظاهر او نیز، به خاطر خصیصه تقریباً منحصر به فرد چهره نیز، که چیزی از گوهر در آن باقی نمانده است، بلکه از طریق پیچیدگی بی‌کرانی از نقش ویژه‌های ریخت‌شناختی شکل گرفته است. یکتایی گاربو به مثابه یک زبان، یکتایی نظم مفهوم (Concept) بود، یکتایی هیپورن، یکتایی نظم ماده (Substance) است. چهره گاربو یک ایده است، چهره هیپورن یک رخداد.



گاربو هنوز متعلق به آن لحظه از سینما است که در آن شکار چهره انسان هنوز مخاطب را غرق در عمیق‌ترین خلسه‌ها می‌کند بارت



چهره گاربو مظهر آن لحظه فرآری است که در آن کهن‌الگو به سمت جذبه چهره میرا میل می‌کند بارت